

والدن: طرح دوباره پرسش چرا و چگونه زندگی می‌کنم؟

منیره پنج‌تنی

کتاب والدن اثر گرانسنگ هنری دیوید ثورو فیلسوف و منتقد آمریکایی یکی از برجسته‌ترین آثار ادبی آمریکا به‌شمار می‌رود. نوشتاری که پس از این مقدمه می‌خوانید، به بررسی این اثر اختصاص دارد هرچند در این متن به ارزش‌های ادبی والدن و جایگاه‌اش در ادبیات آمریکا نپرداختم و در عوض به یاری خود متن، آن را به‌مثابه شیوه‌آزموده‌ای از زیستن خوانش کرده‌ام که تاریخ مصرف ندارد. متن را با معرفی مختصر اثر آغاز می‌کنم و با نقل قول‌های مستقیم که نشانگر نثر شیرین و صریح ثوروست، می‌کوشم به قلب اندیشه او، با محوریت چند موضوع، نزدیک شوم. کتاب والدن (انتشارات روزنه) را هنری دیوید ثورو نگاشته است و سیدعلیرضا بهشتی شیرازی به فارسی ترجمه کرده است.^۱

والدن: اثری انتقادی در باب شیوه‌های مرسوم زیستن

درباره نویسنده والدن، هنری دیوید ثورو (۱۸۱۷-۱۸۶۲) به همین اکتفا می‌کنم که در ۱۸۱۷ به دنیا آمد و بیشتر عمرش را در کونکورد گذراند، از هاروارد فارغ‌التحصیل شد و عمر کوتاهی داشت. شهرت ثورو و امدادار تصمیم مهمی است که در ۱۸۵۴ گرفت تا اثبات کند که اندیشه‌هایش درباره نحوه متفاوتی از زیستن عملی است و برای مدت دو سال و دو ماه زندگی شهری را ترک کرد و در کلبه‌ای که خودش ساخته بود کنار دریاچه‌ای به نام والدن در نیوانگلند زندگی کرد. پس والدن گزارشی انتقادی، ادبی، آگزستانسیالیستی از این زندگی دو سال و اندی‌ست. والدن از ۱۸ فصل تشکیل شده است که عبارتند از اقتصاد، کجا زندگی می‌کردم و برای چه زندگی می‌کردم؟ خواندن، اصوات، تنهایی، میهمانان، مزرعه لوبیا، دهکده، برکه‌ها، مزرعه بیکر، قوانین متعالی‌تر، همسایگانی از وحوش، گرم کردن خانه، ساکنان پیشین و میهمانان زمستانی، دریاچه در زمستان، بهار، نتیجه‌گیری. در نهایت که پس از دو سال کلبه‌اش را در جوار دریاچه والدن ترک کرد، نوشت: «من جنگل را به دلایلی همان‌قدر متین ترک کردم که به آنجا رفته بودم. شاید به نظر می‌رسید چندین حیات برای زیستن دارم و دیگر نمی‌توانم زمان بیشتری برای آن یکی صرف کنم.» (ص ۴۵۵) اما تجربه مهمش را از مسیری که آغاز کرده بود چنین نوشت: «از تجربه‌ام لاف‌لاقی این را آموختم که اگر کسی با اعتماد به نفس در مسیر رویاهایش گام بردارد و بکوشد حیاتی را که تخیل کرده است زندگی کند با توفیقی روبه‌رو خواهد شد که در ساعت‌های عادی انتظارش را ندارد. او بعضی چیزها را پشت سر می‌گذارد، از مرزی نامرئی می‌گذرد؛ قوانینی نو، عالم‌گیر و آزادی‌بخش‌تر شروع به تأسیس خود در اطراف او درون او می‌کند، یا قوانین کهنه با حرمتی بیشتر به نفع او منسبت و تفسیر می‌شود؛ او با جواز نظمی متعالی‌تر از وجود خواهد زیست.» (ص ۴۵۶)

مسئله ثورو چیست؟

در والدن مسئله ثورو به نقد کشیدن شیوه زیستن مردم زمانه‌اش و شرایطی است که تمدن بر انسان تحمیل کرده است و البته، نه تنها راه جایگزینی را پیشنهاد می‌دهد بلکه برای آزمودن اندیشه‌هایش به میدان عمل وارد می‌شود. اما تمام ماجرا همین نیست زیرا جدای از تأثیر گسترده ثورو بر نویسندگان و اندیشمندان بعد از خود، موضوع مهم‌تر این است که ثورو خواننده را به شیوه بدیعی، با پرسش «چرا

و چگونه زندگی می‌کنم؟»، روبه‌رو می‌کند. با این‌که او با روح شیدای قرن نوزدهمی می‌نویسد که خودش آن را «لبه زمان» نامیده است اما هسته مرکزی پیام و اشارات او به‌راستی متعلق به همه زمان‌ها و مکان‌ها است. فقط برای این‌که نشان دهم با چه نویسنده شاعر مسلک، آزاده و صادقی در والدن مواجهیم از زبان او روایتی را نقل می‌کنم؛ ثورو می‌گوید که در سخنرانی‌ای حضور داشته که سخنران «چیزهایی را شرح داد که در قلبش نبود، بلکه به آن نزدیک هم نبود، بلکه نزدیک به بیرونی‌ترین لایه‌ها و ظواهر او بود. بدین معنا در سخنرانی او هیچ اندیشه حقیقتاً مرکزی و یا تمرکزبخشی وجود نداشت. من ترجیح می‌دادم که او همچون یک شاعر به شخصی‌ترین تجربه‌هایش می‌پرداخت.» (ص ۴۳) این جملات را به‌مثابه نماینده یا روح والدن برگزیدم تا بگویم که ثورو بنا ندارد حرف‌هایی بزند که مد روز یا خوشایند خواننده است یا شعارهایی بدهد که در قلبش نبوده باشد یا عملاً آن‌ها را نیازموده باشد؛ چنان‌که می‌گوید: «من به هر کجا که برای خطابه دعوت می‌شوم، فرضم آن است که نمی‌خواهند برایشان حرف‌های صرفاً دلپذیر بزنم، یا تنها چیزهایی بگویم که حضار با آن موافقت خواهند کرد، بلکه پیش خود می‌گویم در آن‌جا برای دانستن اندیشه من در موضوعی خاص علاقه‌ای وجود دارد. اگرچه من بزرگ‌ترین احمق در این کشور باشم؛ بر این اساس است که بسیج می‌شوم تا جرعه‌ای جانانه از خویشتن را به آنان بنوشانم.» (ص ۴۸) زیرا از نظر ثورو «این روزها مدرسان فلسفه بسیارند، اما فیلسوفی نیست. البته خود تدریس فلسفه هنوز جای ستایش دارد، زیرا این امر زمانی شیوه‌ای ستایش‌برانگیز برای زیستن بود. ملاک فیلسوف بودن تنها اندیشه‌های دقیق و یا حتی تأسیس مکتبی جدید نیست، بلکه فیلسوف باید آن‌چنان به خرد عشق ورزد که مطابق فرامین آن بزیهد؛ زیستی از سادگی، آزادگی، کرامت و توکل. به آن است که چندی از مشکلات حیات را نه در نظر، که در کردار حل کند.» (ص ۹۳) ثورو به تناظر و تطابق اندیشه و عمل بسیار اهمیت می‌دهد و از این‌روست که وقتی با آداب و رسوم زمانه‌اش سر ناسازگاری دارد، فقط به انتقاد نظری بسنده نمی‌کند و نه تنها بدلی پیشنهاد می‌کند بلکه جامه از تن به در می‌آورد و به آب می‌زند تا راستی یا نادرستی اندیشه‌اش را در عمل بیازماید. خواننده کتاب والدن از همان ابتدا تردیدی نخواهد داشت که قرار است جرعه‌ای جانانه از جان نویسنده بنوشد. خلاصه ثورو از آن‌هایی نیست که «طاق‌باز دراز می‌کشند و در مورد افول بشریت حرف می‌زنند، بی‌آنکه تلاشی برای برخاستن به خرج دهند.» (ص ۵۴)

اقتصاد

والدن با فصلی در باب اقتصاد آغاز می‌شود. فصلی که نسبت به فصول دیگر کتاب طولانی‌تر هم هست. پرسش اصلی ثورو در فصل اقتصاد این است که «چگونه می‌شود امرار معاش را به تکاپویی، نه فقط درستکارانه و قابل احترام، بلکه نویدبخش و شکوهمند تبدیل کرد، زیرا اگر هزینه زندگی با چنین کیفیت‌هایی به دست نیاید خود زندگی هرگز این‌گونه نخواهد بود.» (ص ۵۵) مترجم در مقدمه‌اش نوشته است که «وقتی فصل اقتصاد را ترجمه می‌کردم عجله داشتم زودتر تمام شود تا به شیرینی صفحات پسین برسم.» (ص ۱۰) هر چند مترجم در سطور بعد می‌گوید که زود متوجه اهمیت نظری این فصل و تأثیر آن بر روانش شده است. این را از این جهت نوشتم که بگویم فصل اقتصاد نه تنها بسیار مهم که شیرین و طنازانه است. نباید فریب عنوان فصل را خورد و گمان کرد که قرار است درباره مسائل خشک و پیچیده اقتصادی در قرن نوزدهم بخوانیم.

تجملات

یکی دیگر از موضوعاتی که ثورو در والدن به نقد آن‌ها می‌پردازد تجملات مسرفانه‌ایی است که انسان‌ها برای به‌دست آوردن‌شان بخش مهمی از زندگی را صرف‌شان می‌کنند؛ آن‌ها برای به‌دست آوردن این چیزهای غیرضروری نه‌تنها بیش از اندازه خود را متحمل رنج می‌کنند بلکه فرصت طلایی اندیشه‌ورزی را نیز از خود می‌گیرند. «اکثر تجملات و بسیاری از راحتی‌های زندگی نه‌تنها غیرقابل اجتناب نیستند، بلکه مزاحم اعتلای بشرند. خردمندترین انسان‌ها همواره به لحاظ وسایل رفاه و تجمل زندگی‌هایی ساده‌تر و مختصرتر از فقیران داشته‌اند.» (ص ۹۲) یا می‌نویسد: «چه بسیار آدمیان که تا حد مرگ به رنج افتادند تا اجاره جعبه‌ای بزرگ‌تر و تشریفاتی‌تر را بپردازند، حال آنکه در این قوطی از سرما نمی‌مردند. من به هیچ‌وجه شوخی نمی‌کنم. اقتصاد مبحثی است که اجازه تمسخر خود را می‌دهد، ولی با این کار نمی‌توان از دستش خلاص شد.» (ص ۱۱۰) ثورو در والدن می‌کوشد مدام توجه خواننده را به این نکته جلب کند که انسان عمر بسیار کوتاهی دارد اما این زمان محدود و ارزشمند را صرف گردآوری اموال و تجملاتی می‌کند که اغلب حتی فرصت استفاده از آن‌ها را هم نمی‌یابد. و در اعتراض به آن‌ها که هیچ‌گاه شیوه مرسوم زندگی‌شان را زیر سوال نمی‌برند می‌گوید: «همچنین به یاد زنان زمین باشید که تا آخرین روز عمر را به گل‌دوزی بر روی بالش‌های مستراح می‌گذرانند، بی‌آنکه عشقی آتشین به تقدیرشان ورزیده باشند! انگاری می‌شود زمان را کشت و ابدیت را زخمی نکرد.» (ص ۸۵) ثورو حرص و ولع آدمی را برای کسب مال به پرسش می‌کشد و می‌گوید: «چرا ما چنین با عجله زندگی کنیم، بلکه زندگی را دور بریزیم؟ ما عزم خود را جزم کرده‌ایم که از گرسنگی بمیریم پیش از اینکه گرسنه شویم. مردم می‌گویند که یک بخیه به‌موقع از نه بخیه پیشگیری می‌کند، و بنابراین امروز هزار بخیه می‌زنند تا از نه بخیه فردا اجتناب شود. ما رعشه گرفته‌ایم و نمی‌توانیم به‌هیچ وجه سرهای خود را بی‌حرکت نگاه داریم.» (ص ۱۸۲) شاید این جملات برای انسان امروز در وسواس پیشگیری از بیماری یا اندوختن بیمارگونه ثروت برای روز مبادا و حرص در خوردن و نوشیدن، ناآشنا نباشد. اما ثورو دلسوزانه به مخاطبش می‌گوید که «آدمی به نسبت چیزهایی که می‌تواند رها کند ثروتمند است.» (ص ۱۷۰)

خانه / معیشت

«مگر خانه جز جایی برای نشستن چیست؟ چه بهتر که نشمین گاهی در مناطق دور از شهر باشد.» (ص ۱۶۹) خانه و شیوه‌های گذران زندگی و معیشت از دیگر کلیدواژه‌های مهم در والدن‌اند. ثورو بارها از خواننده درباره معنای خانه می‌پرسد و از آن‌ها می‌خواهد که دوباره به معنای خانه بیندیشند؛ چون به زعم او انسان‌ها بیش از اندازه برای به‌دست آوردن سقفی برای زیستن خود را به زحمت می‌اندازند. «اغلب انسان‌ها گویی هرگز نیندیشیده‌اند که یک خانه چیست، و عملاً بی هیچ ضرورتی تمام عمر فقیرند؛ زیرا می‌پندارند آن‌ها نیز باید دولتسرای چون همسایه داشته باشند. انگاری هر کس مجبور است هر نوع بالاپوشی را خیاط برایش برید بپوشد، یا مردم کم‌کم کلاه‌های حصیری و پوستی را کنار بگذارند، آن‌گاه از سختی زمانه گلایه کنند که چرا به آن‌ها وسع خریدن تاج نمی‌دهد.» (ص ۱۱۷) همچنین می‌گوید: «شاید اگر انسان‌ها خانه‌شان را با دستان خود برمی‌افراشتند، و غذای خود و خانواده‌شان را با سادگی و صداقت کافی فراهم می‌کردند، استعداد شاعرانه در همه جا جوانه می‌زد؛ زیرا پرندگان در همه جای جهان، وقتی مشغول این کارها هستند آواز می‌خوانند؛ اما افسوس!» (ص ۱۲۹)

با اندکی تأمل بیشتر، اهمیت اقتصاد را در زندگی خودمان چنان پررنگ می‌بینیم؛ چه‌بسا دستان اوست که شیوه زیستن ما را رقم می‌زند و تا به‌خودمان می‌آییم، می‌بینیم چیزی که قرار بود در خدمت ما باشد، ناجوانمردانه ما را در عمر کوتاه‌مان به خدمت گرفته است. «من با خود بسیار می‌اندیشم که آدمیان چندان صاحبان گله‌هایشان نیستند که گله‌هایشان مالک آنان‌اند، از بس که گله‌ها آزادترند.» (ص ۱۴۱) در فصل اقتصاد ثورو به شیوه‌های کسب درآمد، ارزش و اهمیت پول، معنای کار و رابطه همه این‌ها با آزادی انسان می‌اندیشد و مدام آرزو می‌کند که «چقدر شکوهمند بود اگر می‌شد انسان‌ها را لختی در فراغت دید.» (ص ۴۸) ثورو به این فکر می‌کند که «راه‌هایی که از طریق آن می‌توان پول به دست آورد تقریباً بدون استثنا رو به نشیب دارند. هر کاری انجام دهید اگر هدف از آن صرفاً کسب پول باشد به معنای آن است که به راستی بیکاره باشید و بلکه بدتر.» (ص ۵۰) چون به زعم او اگر شما فقط پول به‌دست آورید و زندگی‌تان نسبتی با شعر و فلسفه نداشته باشد «حتی جنایت، بیشتر از کسب‌وکار بی‌وقفه، با شعر، با فلسفه و با خود زندگی مخالفت ندارد.» (ص ۴۹) ثورو حواسش هست که رابطه متناظری بین افزایش خواسته‌های آدمی و اجبار او به کار کردن وجود دارد و به همین خاطر است که می‌گوید: «اگر خواسته‌هایم را بیش از این افزایش دهم ممکن است تأمین‌شان به حتمی بینجامد.» (ص ۵۳) و ادامه می‌دهد آدمی می‌تواند بسیار کوشا باشد و در عین حال از وقتش درست استفاده نکند. (همان) و البته می‌داند الگوهای موردپسند جامعه با معیارها و اندیشه‌های او تطابقی ندارد:

«اگر به جای آن خود را وقف کارهای سختی کنم که منافع حقیقی بیشتری دارند ولی پول اندکی به همراه می‌آورند احتمالاً در نگاه‌ها به‌عنوان یک بیکاره شماتت می‌شوم.» (ص ۴۹) چون سازوکار اقتصادی و اخلاقی جامعه به شکل دیگری است. ولی در عین حال به آرمان‌های خودش باور دارد:

«جامعه رشوه‌ای برای یک انسان خردمند ندارد... نمی‌تواند برای استخدام انسانی که به فکر خویش است به اندازه کافی پول داشته باشد.» (ص ۵۳)

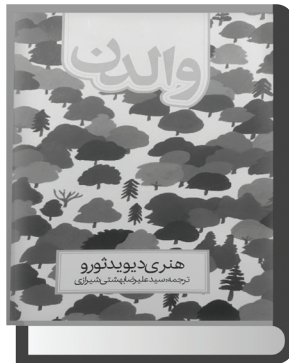
کار

«آن‌همه مشغولیت مرا از خویشتن خجل می‌کرد و از خود می‌پرسیدم آن «من» که دارد زندگی می‌کند کجاست؟» (ص ۱۹۰) ثورو بر این نظر است که کار نباید به‌گونه‌ای باشد که زندگی انسان را دربرگیرد و او را از زندگی متأملانه و خودسازی‌اش دور کند. «روزبه‌روز می‌گذرد و انسان کارگر عملاً فراغتی برای کرامت حقیقی ندارد. او وسع لازم برای برقرار کردن انسانی‌ترین روابط با آدمیان ندارد.» (ص ۸۳) ثورو می‌گوید اگر انسان همواره به کار کردن مشغول باشد فرصتی به‌دست نمی‌آورد تا درباره خودش و جهانی که در آن زندگی می‌کند، پرسش کند. «به آن گاریچی که در جاده می‌رود بنگرید؛ روز و شب در راه بازار است. آیا معنویتی به او خطور می‌کند؟ حال آنکه عالی‌ترین مسئولیت او بیشتر از آب و علف دادن به اسب‌هایش نیست. در مقایسه با سود حمل‌ونقل آخرت نزد او چند می‌آرزد؟ آیا او بیهوده دور خود نمی‌چرخد؟ او چقدر الهی و چقدر فناپذیر است؟» (ص ۸۵) به‌همین خاطر ثورو تصمیم می‌گیرد روش دیگری از زیستن را بیازماید. «هدف از کوچیدن به دریاچه والدن زندگی فقیرانه و یا مسرفانه نبود، بلکه می‌خواستیم کسب‌وکاری شخصی با کمترین مانع داشته باشیم، تا از نیل بدانچه بر اثر نیاز به اندکی قضاوت مردم و کمی استعداد در کار و تجارت، بیش از آنکه غم‌بار باشد احمقانه است، باز بمانم.» (ص ۹۸)

بسیار مشغول به کارند و هیچ توجهی به کاری که انجام می‌دهند، ندارند، گویی زندگی دنبالشان کرده تا آن را از دست بدهند: «اگر ما تنها به آنچه غیرقابل اجتناب است و حق بودن دارد احترام می‌گذاشتیم پژواک موسیقی و شعر خیابان‌ها را پر می‌کرد. ما هنگامی که عجله نداریم و خردمندیم درمی‌یابیم که فقط چیزهای عظیم و ارزشمند وجودی دائمی و مطلق دارند، که ترس‌ها و لذت‌های حقیر جز سایه حقیقت نیستند.» (ص ۱۸۵) ثورو مدام خواننده را به اندیشیدن، آهستگی، مشاهده دقیق‌تر و آسان‌گیری زندگی دعوت می‌کند: «بباید شبانه‌روزی را به مانند طبیعت متأملانه بگذرانیم و با پوست گردو یا پرپشه‌ای که بر ریل‌های راه‌آهن افتاده است از مسیر منحرف نشویم. بباید روز را زود و چابک برخیزیم، یا روزه شبانه را نرم و بی‌دغدغه افطار کنیم؛ درحالی‌که عزم خود را برای ساختن روزی به یادماندنی جزم کرده‌ایم.» (ص ۱۸۷) «با اندیشیدن ما می‌توانیم بی‌آنکه دیوانه شده باشیم در کنار خود قرار بگیریم. با تکاپوی آگاهانه ذهن ما از افعال و آثار برکنار می‌مانیم؛ و همه چیز، خوب و بد، همچون سیلابی از کنار ما می‌گذرد.» (ص ۲۳۱)

مخاطب ثورو در کتاب والدن کیست؟

اگر مبنا آموزه‌های ثورو باشد، به راستی این کتاب بیش از همه برای کسانی مفید است که خودشان پیش از این به پرسش‌هایی مانند «چرا و چگونه زندگی می‌کنم؟» اندیشیده باشند. گمان می‌کنم کتاب برای خوانندگانی که می‌خواهند بی‌تعارف با خودشان و شیوه زیست‌شان مواجه شوند یا دوباره آن را به پرسش بگیرند، خواندنی است. اگر پیش‌تر این پرسش‌ها را مهم ندانسته باشیم و صرفاً به این کتاب به‌عنوان یک اثر ادبی بنگریم شاید والدن سلیقه ادبی خاص‌مان را راضی نکند. یا حوصله‌مان سر برود یا اصلاً به‌نظرمان این پرسش‌ها و تلاش برای عملی کردن اندیشه‌هایی این‌چنینی مهم باشد. ثورو در برابر جریان رایج زمانه‌اش قرار می‌گیرد. زمانه‌ای که به روایت خودش خودنمایی و اظهارفضل‌های توخالی و فخرفروشی‌های بی‌ارزش را تبلیغ می‌کند. ثورو افکار یک کودک را ارزشمندتر از اندیشه‌های نیازموده سخنرانان می‌داند، چنان‌که می‌گوید: «در این کشور یک مجله پرطرفدار نیست که جرأت داشته باشد بدون اظهارنظر افکار یک کودک را موضوع‌های مهم چاپ کند.» (ص ۶۲) و آن‌چنان دلگیر از وضع روشنفکری زمانه‌اش است که می‌گوید: «من انسان روشنفکری آن‌قدر وسیع‌المشرب و آزاداندیش نمی‌شناسم که بتوانید در حضورش بلندبلند بیندیشید. بیشتر کسانی که می‌کوشید با آن‌ها صحبت کنید خیلی زود پای یکی از نهادهای اجتماعی که به نظر می‌رسد در آن سهمی دارند، می‌ایستند؛ یعنی به نوعی خاص و نه جهانی، نگاه کردن به اشیاء. آن‌ها مرتب سقف کوتاه خود را با نور اندکشان بین شما و آسمان قرار می‌دهند، در حالی‌که شما می‌خواهید به خود ملکوت بنگرید. راه را از خود و تار عنکبوت‌هایتان خالی کنید، پنجره‌هایتان را بشوید! این است آن چیزی که من می‌گویم.» (ص ۶۳) همچنین شاید کسی که دیدارها و گفت‌وگوهای روزانه‌اش را عقیم می‌داند و هوای هم‌صحبتی با دیگری آزادای را دارد که از سطح ژست و نقاب فراتر رفته و اندیشه‌اش را زیسته است، هم‌صحبتی با ثورو برایش زیای باشد. خود او اعتراف می‌کند: «اگر بخواهم صادقانه سخن بگویم، بهترین انسان‌هایی که می‌شناسم هنوز به آرامش نرسیده‌اند و دنیایی در دورن خویششان نیستند.» (ص ۶۳) یا



طبیعت
ثورو شیفته و دل‌باخته طبیعت است. او چنان دریاچه والدن را در فصل‌های مختلف، درختان کاج و گردو، بوته‌های توت‌فرنگی و تمشک، بلوط پایه‌کوتاه، گیلاس ریگ‌زار، ذغال اخته آبرنگ، معاشرانی چون جغدها، موش‌خرمایی‌ها، سنجاب‌ها و اصوات همه موجودات اطرافش را وصف می‌کند که گویی هر حیوان یا پرنده یا درختی در والدن هزار و یک چهره دارد. سراسر کتاب پر است از توصیفات زیبای ثورو از طبیعت؛ به‌ویژه که این توصیفات از فصل چهارم تا پایان کتاب بیشتر می‌شود.^۳ برای ثورو روی دیگر زندگی در طبیعت، اندیشه‌ورزی است: «به بیشه‌زار رفته؛ زیرا می‌خواستم متأملانه زندگی کنم، تا تنها با واقعیت‌های ضروری زندگی سروکار داشته باشم، و ببینم آیا می‌شود آن چیزی که او برای آموختن به من نیاز دارد نیاموزم. می‌خواستم وقتی به مرگ رسیدم نیام که نزیسته‌ام. حیات چنان عزیز است که نمی‌خواستم چیزی را که زندگی نبود بزم؛ من به دنبال استراحت نبودم، مگر آن‌که به راستی ضروری باشد. می‌خواستم عمیق زندگی کنم و تمامی مغز استخوان حیات را بمکم، چنان استوار و ساده سر کنم که هر آنچه را زندگی نبود از پا درآورم.» (ص ۱۷۹) او در پاسخ به کسانی که احتمالاً با تعجب به او خواهند گفت چنان شیفته‌وار منتظر طلوع خورشید هستی که گویا اگر تو نباشی در نخواهد آمد، می‌گوید: «درست است که هرگز کمک چندان به طلوع خورشید نکردم، اما تردید نکنید که صرف حضور در رویداد آن بالاترین اهمیت را دارد.» (ص ۹۷) ثورو اقامت در طبیعت را شکلی واقعی و مهم از مطالعه می‌داند: «اقامت در والدن نه فقط برای ذهن که برای مطالعه جدی نیز مناسب‌تر از دانشگاه بود و من اگرچه دورتر از دسترس کتابخانه‌ها، پیش از هر زمان دیگر در پرتو آن آثاری قرار داشتم که جهان را در دایره خویش گرفته‌اند. کتاب‌هایی که جملات‌شان یک روز بر پوست درختان نوشته شد، و اینک گه‌گاه بر روی کاغذهای کتان تنها نسخه‌برداری می‌شوند.» (ص ۱۹۰) یا «مطالعه طبیعت را نیز می‌شود به بهانه آن‌که پیر است کنار گذاشت. خوب خواندن یعنی کتاب‌های راستین را با روحی درست و سرمشقی شریف خواندن، و این تمرینی است که خواننده را بیش از هر ممارست دیگری، که سنن زمانه تبلیغ می‌کند، به کار و می‌دارد.» (ص ۱۹۱) نویسنده والدن بر این نظر است که مشاهده و انس با طبیعت برای آن‌ها که عمرشان را در کوه و جنگل می‌گذرانند، عمیق‌تر است تا از رابطه موقتی که برخی فیلسوفان یا شاعران و یا حتی مسافران به صورت گذرا و مقطعی با طبیعت دارند؛ «ماهی‌گیران، شکارچیان، هیزمشکنان و دیگران که عمرشان را در دشت و جنگل و در معنایی خاص به عنوان بخشی از خود طبیعت می‌گذرانند اغلب در خلال این دل‌مشغولی‌ها در شرایط بهتری برای مشاهده طبیعت هستند تا فیلسوفان، یا حتی شاعرانی که با توقع به آن نزدیک می‌شوند. مسافر چمنزارها طبیعتاً یک شکارچی است. کسی که یک مسافر صرف باشد چیزها را تنها به صورت دست دوم و نیمه می‌آموزد و مرجعی قابل اعتماد نیست.» (ص ۳۲۶)

در ستایش آهستگی

شاید بتوان گفت علاوه بر مشاهده عمیق طبیعت و اندیشه‌ورزی، یکی دیگر از مهم‌ترین ارکان اندیشه ثورو در والدن دعوت به صبر، مکث و دوری از شتاب مرسوم در زندگی مدرن است. «صبر کنید! بایستید! چرا چنین شتابان به نظر می‌رسید؟ تا جایی که می‌توانید آهسته‌تر!» (ص ۱۸۵) او از مردم زمانه‌اش انتقاد می‌کند که با عجله

مرا در پیش بگیرد؛ زیرا اولاً او تا بیاید آن را بیاموزد چه بسا من روشی دیگر برای خود یافته باشم. افزون بر این دوست دارم در جهان به هر تعداد ممکن انسان‌های متفاوت وجود داشته باشند؛ منتهی از همه آن‌ها می‌خواهم بسیار مراقبت کنند که راه خود را بیابند و پیش بگیرند، و نه راه پدرشان یا مادرشان یا همسایه‌شان.» (ص ۱۵۸)

سخن پایانی ثورو

ثورو در فصل پایانی با عنوان «نتیجه‌گیری» خواننده را باز هم به درون‌نگری دعوت می‌کند و شعری از ویلیام همینگتون نقل می‌کند: «چشمانت را به درون متوجه کن و خواهی یافت/ هزاران سرزمین در ضمیرت/ که هنوز کشف نشده است/ در آن‌ها سفر کن و در کیهان‌شناسی ضمیر خبره باش» (ص ۴۵۲) ثورو که او را سعدی ادبیات انگلیسی خوانده‌اند در فصل پایانی آدمی را بیش‌تر به سفر انفسی دعوت می‌کند و ادامه می‌دهد: «آفریقا، غرب، اینها چند می‌سجند؟ آیا جز این است که ضمیر ما بر روی نقشه هنوز از جمله مناطق ناشناخته است؟ و چه‌بسا چون کشف می‌شود ساحلی سیاه از کار در می‌آید.» (همان) با این‌همه حتی اگر زمانه ما شبیه زمانه ثورو نباشد یا بتوان به برخی از اندیشه‌های او در والدن انتقادات جدی وارد کرد اما با این حال قلب و اساس افکار او - که دعوت به تأمل و اندیشه‌ورزی دست اول و پیروی نکردن کورکورانه از اندیشه‌های نسل‌های قبل، آشتی و انس واقعی و نه زودگذر با طبیعت و دوری از تجمل است - متعلق به زمان و مکان خاصی نیست و می‌تواند در هر خوانش قلب و اندیشه خواننده را نشانه بگیرد تا دوباره از خود بپرسد: «چرا و چگونه زندگی می‌کنم؟».

ترجمه فارسی

ترجمه کتاب شیرین و روان است و پیچیدگی‌های ادبی جذابی نیز دارد. علاوه بر متن اصلی کتاب والدن، سیدعلیرضا بهشتی، مترجم کتاب دو مقاله زندگی بدون اصول و نافرمانی مدنی را هم به کتاب افزوده است. مقاله اول از آثار سال‌های پایانی عمر ثورو است که می‌توان گفت، حاوی مؤلفه‌های اصلی فصل اقتصاد والدن است. همچنین ثورو شهرتش را وامدار مقاله نافرمانی مدنی است که مترجم آن را نیز به فارسی برگردانده است. علاوه بر این‌ها ناشر انگلیسی زبان، مقدمه ارزشمندی درباره شخصیت و زمانه ثورو نوشته است که مترجم آن را نیز در اختیار خواننده فارسی زبان قرار داده است.^۹

پی‌نوشت‌ها

۱. تمام نقل قول‌های متن متعلق به کتاب والدن است. نقل قول‌هایی که شماره صفحات ۴۷ تا ۷۶ را دارند مربوط به مقاله «زندگی بدون اصول» است که مترجم پیش از متن اصلی کتاب والدن آورده است. // ۲. درباره برخی از ویژگی‌های والدن و همین‌طور مقایسه اندیشه ثورو با برخی اندیشمندان قبل و بعد از او گفت‌وگویی با مترجم اثر، سیدعلیرضا بهشتی شیرازی داشتم که در همین شماره (شماره پیاپی ۱۵۱ ماهنامه اطلاعات حکمت و معرفت) منتشر شده است. // ۳. از آن‌جا که فصل چهارم تا پایان کتاب توصیفات ثورو از طبیعت بیشتر بود، نقل قول‌های کمتری از این بخش‌ها آوردم تا خواننده لذت مواجهه با آن‌ها را در متن اصلی از دست ندهد. // ۴. ثورو در پایان فصل اقتصاد در ص ۱۶۸ نقل قولی از سعدی از باب هشتم گلستان درباره آزاده بودن سرو آورده است. همچنین در گفت‌وگویی که با مترجم داشتم، ایشان به عنوان «سعدی ادبیات انگلیسی» اشاره کرده‌اند. // ۵. در بخش شناسنامه کتاب والدن در بخش موضوع علاوه بر ایالات متحده، عزلت، آداب و رسوم زندگی اجتماعی، آمده است بیابان و صحرا! که البته والدن پر از جنگل، کوه، بیشه‌زار است و در طبیعت والدن و توصیف ثورو هرچه هست الا بیابان و صحرا.

«معاشرت‌ها معمولاً بیش از اندازه مبتذل‌اند، ما در فاصله‌های بسیار اندک یکدیگر را ملاقات می‌کنیم، بی‌آنکه برای هم ارزشی جدید کسب کرده باشیم.» (ص ۲۳۳) همچنین می‌گوید: «محواره‌های روزمره ما نیز اکثراً به همان اندازه توخالی و بی‌تأثیر است. ظاهر ظاهر را ملاقات می‌کند. زمانی که زندگی‌های ما از جهان درون می‌پرهیزد، محاوره به صرف نشخوار شایعه‌ها تنزل می‌یابد... انسان مفلوکی که دارد با بیشترین تعداد نامه از پست‌خانه دور می‌شود و به ارتباطات فراوانش افتخار می‌کند، می‌توانید اطمینان داشته باشید که مدت‌های طولانی است خبری از خود نشنیده است.» (ص ۶۴) همچنین به نظرم خواننده کتاب کسی است که از خواندن و شنیدن اخبار بسیار جزیی درباره هر چیزی و هر کسی در اقصی نقاط دنیا خسته شده است. زیرا ثورو می‌گوید: «من همین قدر می‌دانم که هفته‌ای یک‌بار روزنامه خواندن خیلی زیاد است. من اخیراً این عادت روزنامه‌خوانی را از مودم، و از آن زمان به بعد گویی دیگر در زادبومم زندگی نمی‌کنم؛ دیگر آفتاب، ابرها، برف و درختان سخن‌چندانی با من نمی‌گویند، شما نمی‌توانید به دو ارباب خدمت کنید. برای دانستن و تملک ثروت یک روز به چیزی بیشتر از تمامی زمان یک روز نیاز است.» (ص ۶۵) این سخنان برای انسان امروز که به جای دیدن آسمان یا طلوع خورشید، نخستین کاری که پس از بیدار شدن می‌کند سر زدن به تلفن همراهش و مرور اخبار جزیی است، ناآشنا نیست. ثورو از شما می‌پرسد: «آیا ذهن باید مکانی عمومی باشد، جایی که در آن عمدتاً مسائل خیابانی و شایعه‌های مجالس صرف جای مورد بحث قرار گیرد؟ یا باید خود غرفه‌ای باشد - معبدی بی‌سقف، وقف خدمت خدایان؟» (ص ۶۷) و به شما می‌گوید: «اخبار روزنامه‌ها و خبرهای سینه‌به‌سینه تا حدود زیادی از همین نوعند. مهم است که در برابر آن‌ها از عفت ذهن حفاظت شود. صرف راه دادن جزئیات پرونده‌ای جنایی به اندیشه‌هایمان را در نظر آورید.» (ص ۶۶) آیا چنین چیزی یک خودکشی فکری و اخلاقی نخواهد بود؟ (ص ۶۷) همه‌اش به خاطر این است که ثورو باور دارد «به اعتقاد من عادت سروکار داشتن با چیزهای پیش‌پاافتاده می‌تواند حرمت ذهن را برای همیشه بشکند، به‌صورتی که اندیشه رنگ ابتدال بگیرد.» (ص ۶۸) «ما باید با ذهن‌هایمان، یعنی با خودمان همچون کودکان معصوم و ساده، که خود قیم‌شان هستیم، برخورد کنیم و مراقب باشیم که چه اشیاء و موضوع‌هایی را به معرض توجه آن‌ها پرتاب می‌کنیم.» (ص ۶۹) همچنین مخاطب این کتاب کسی است که به چشم دیده است «نسلی دل‌مشغولی‌های نسلی دیگر را، چون کشتی به‌گل‌نشسته ترک می‌گوید.» (ص ۸۹) و «از آن دست نیست که در عین حال که زندگی خود را تقدیس می‌کند و احتمال هرگونه تغییر را در آن منکر است و کاملاً خود را آن به مجبور شده می‌داند.» (ص ۸۹) و البته روی سخن ثورو «با توده انسان‌هاست که شادمان نیستند و بی‌دلیل از بدی بخت و زمانه شکایت دارند، در حالی که می‌توانند آن را تغییر دهند.» (ص ۹۴) ثورو در والدن به خواننده‌اش می‌گوید برای تغییر فردا دیر است چون ممکن است هرگز به فردایی که منتظرش هستیم، نرسیم. او روایت می‌کند که «من در این شهر حداقل یکی دو خانواده را می‌شناسم که برای تقریباً یک نسل آرزو داشتند، خانه‌شان را در حاشیه شهر بفرشند و به داخل دهکده بیایند. اما هنوز موفق به این کار نشده‌اند، و تنها مرگ آزادشان خواهد کرد.» (ص ۱۱۵) ثورو با این‌که بر تغییر اصرار دارد اما شیوه‌ای را که خودش آزموده است، بهترین و نسخه نهایی برای نسل بشر نمی‌داند و به همین خاطر می‌نویسد: «یکی از آشنایان جوان من، چند جریب زمین به ارث برده است، می‌گفت، به نظرش اگر امکان داشته باشد باید به مانند من زندگی کند. من به هیچ‌وجه به کسی توصیه نمی‌کنم که روش زندگی